روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

پنجشنبه ۱۰ آذر ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۶۵۳

تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
عدالت، متضمن پیروی کردن از سنت خدا و یاری دولت‌هاست.

■ اذان ظهر: ۱۱:۵۳ ■ غروب آفتاب: ۱۶:۵۱
■ اذان مغرب: ۱۷:۱۱ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۹
■ اذان صبح فردا: ۵:۲۷ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶:۵۶

صفحه آخر

بی مهرِ رُخت روزِ مرا نور نماندست
وز عمر، مرا جز شبِ دیجور نماندست
حافظ

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیرمسئول: عبدا... گنجی
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

گرینویچ

شغل؛ اسکلت فروش

برخی از مشاغل در دنیا، واقعا منحصر به فرد هستند و اصلا به سختی می‌توان تصور کرد که وجود دارند. اصلا شما تا حالا به این فکر کرده بودید که افرادی در دنیا هستند که کارشان فروش اسکلت انسان است؟ یک مرد جوان تایلندی، که علاقه عجیبی به اسکلت دارد، یک فروشگاه معروفی در نیویورک دارد که مشتریان زیادی هم دارد. البته اینطور نیست که فکر کنید هر کسی می‌تواند اسکلت عرضه کند و هر کسی هم آن را بخرد. این شغل، تنها مصارف پزشکی دارد و مشتریانش، دانشجویان، فعالان و محققان پزشکی هستند.

در آمریکا، تا همین چند دهه پیش دانشجویان پزشکی خودشان باید جسد و استخوان برای کلاس‌هایشان را تامین می‌کردند. اما حالا این کار به برخی فروشندگان خاص سپرده شده. اسکلت‌ها، متعلق به کسانی است که قبل از مرگ، وصیت کرده‌اند تا بدنشان در اختیار مصارف پزشکی قرار بگیرد. درواقع بازمانده‌های آنها این اسکلت‌ها را می‌فروشند و این فروشگاه هم بعد از بررسی، آنها را برای مصارف پزشکی می‌فروشد.

دردسر همسر خوش تیپ

یک خانم در آمریکا، آنقدر که با سؤال‌های بیجا و ناراحت‌کننده مردم مواجه شده، از همشهری‌هایش خواسته تا دیگر در زندگی‌اش دخالت نکنند. جینا میارس ۲۸ساله که ۳ سال است با همسر ۲۴ساله‌اش ازدواج کرده، به‌خاطر تفاوت ظاهری، بارها با صحبت‌های آزاردهنده مردم مواجه شده است. او بارها شنیده است که مردم به او می‌گویند ازدواجش دروغین است چون ممکن نیست چنین مردی، با او زندگی کند. این خانم، کمی از نظر اندازه، بزرگ‌تر از همسرش است و وقتی که با او راه می‌رود، این اختلاف اندازه به چشم می‌آید. با این حال او گفته که هم او و هم همسرش از زندگی‌شان راضی هستند و یکدیگر را دوست دارند.

او گفته با همسرش به این صحبت‌ها می‌خندند اما به هرحال حرف‌های مردم چنان بی‌مورد و زیاد شده که او به‌صورت عمومی از همشهری‌هایش در بوستون خواسته اینقدر در زندگی خصوصی او دخالت نکنند.

زندان برای تبدیل تویوتا به فراری

خیلی‌ها دوست دارند ماشین‌های اسپورت گران‌قیمت سوار شوند اما حسرتش را تا آخر عمر می‌خورند. یک جوان ۲۶ساله اما تصمیم گرفت، به جای حسرت، خودش دست به‌کار شود و ماشین معمولی‌اش را، به یک سوپر ماشین تبدیل کرد. و البته به‌خاطر نقض کپی رایت و قوانین تجاری، زندانی هم شد. این جوان در شهر آستی در ایتالیا، ماشین تویوتا ام‌آر کوپه خود را، با مهارت تمام به یک فراری اف ۴۳۰ تبدیل کرد. در نگاه اول، هیچ‌چیز مشکوک نبود، ماشین در ظاهر واقعا یک فراری گران‌قیمت به‌نظر می‌رسید؛ از لوگوی روی فرمان گرفته تا چراغ‌ها و حتی لوگوی روی دیسک ماشین. اما به‌هرحال یک چیزی مشکوک بود که نظر پلیس را جلب کرد. آنها به این ماشین مشکوک شدند و از یک تیم متخصص خواستند تا این ماشین را بررسی کنند و برای آنها، تشخیص اینکه این ماشین تویوتاست و نه یک سوپرماشین فراری، چندان سخت نبود. البته آنها تحت‌تأثیر کار این مرد جوان قرار گرفته بودند چون او به دقت به جزئیات توجه کرده بود و حتی برخی از لوازم تزیینی موجود در داخل ماشین، واقعا متعلق به ماشین فراری اف ۴۳۰ بودند. به‌هرحال این ماشین ضبط شد و مالک جوان آن هم به‌خاطر تقلب و نقض کپی‌رایت، زندانی شده است.

دفن شهر زیر پلاستیک

نگاه

هوشی‌مین، معروف‌ترین شهر ویتنام و قطب تجاری و اقتصادی این کشور، نه‌تنها مراکز بازیافت زباله ندارد، که معتاد به استفاده از پلاستیک است و اوضاع چنان وحشتناک است که کارشناسان در این کشور به‌صورت کنایه‌آمیزی هشدار داده‌اند که اگر مردم و مقامات فکری به حال این وضعیت نکنند، تمام شهر و ساکنانش زیر پلاستیک و زباله دفن خواهند شد.

این صحبت البته چندان هم کنایه‌آمیز نیست و کافی است که فقط چند هفته به مسئله زباله‌ها رسیدگی نشود تا هوشی‌مین و هر آنچه در آن است در زباله غرق شود؛ ۱۰میلیون جمعیت این شهر، روزانه نزدیک به ۱۰هزار تن زباله تولید می‌کنند، که یکی از بالاترین میزبان تولید زباله در جنوب شرق آسیا به شمار می‌رود. در واقع، به گزارش سازمان ملل، هوشی‌مین، یکی از ۵ ملت/جامعه اول در آلاینده کردن اقیانوس‌ها با پلاستیک به شمار می‌رود.

همه اما تولیدکننده صرف زباله نیستند و فعالیت برخی کارگاه‌های کوچک شخصی برای بازیافت آنها، به‌خصوص کیسه‌های پلاستیکی، امید را در این ابرشهر زنده نگه‌داشته است. اما وضعیت بسیار اسفناک است. کار مدیریت جمع‌آوری و دفن زباله‌ها، بر عهده مقامات شهری است و آنها پیمانکاران دولتی و خصوصی را مأمور این کار می‌کنند اما گسترش شهر، و تولید زباله، چنان سریع اتفاق می‌افتند که پیدا کردن زمین مناسب برای دفن زباله، به یک بحران تبدیل شده است. همین حالا، زندگی در حومه شهر، غیرقابل تحمل شده است و هر بار که باد می‌وزد، بوی تعفن زباله‌ها، ۱۰ کیلومتر اطراف آن را غیرقابل تحمل می‌کنند. یک راه‌حل مقامات شهری، استفاده از زباله برای تولید انرژی است. براساس قانونی که زمستان گذشته تصویب شده، قرار است تا ۳سال دیگر، ۸۰درصد زباله تولید شده در این شهر، برای این منظور مورد استفاده قرار بگیرد. از ۳سال پیش دولت کلنگ احداث نیرگاه‌های مخصوص برای این کار را در بوق و کرنا کرد اما تنها صدایی که از این پروژه بیرون آمد، همان بوق اولیه بود. کار ساخت نیروگاه‌ها، خوابیده و معلوم نیست دوباره چه زمانی از سر گرفته خواهد شد.

یک مسئله مهم، کمبود بودجه است. اما ویتنام مشکل دیگری هم دارد؛ صنعت پلاستیک در این کشور، که براساس طرح‌های محیط‌زیستی باید در آینده نزدیک عملا تعطیل شود، یکی از بخش‌های بزرگ صنعت ویتنام است و در سال ۲۰۱۹ میلادی، ۱۷٫۵ میلیارد دلار به اقتصاد ملی کمک کرده است. این رقم، معادل ۷درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است. به همین خاطر است که نمی‌توان به راحتی از پلاستیک چشم پوشید. تا زمانی که تولید پلاستیک، منافع عظیم اقتصادی داشته باشد، استفاده از آن هم به‌صورت گسترده رایج خواهد بود. و تا آن روز، می‌توان همچنان نگران بود که شهر ۱۰میلیون‌نفری، واقعا زیر پلاستیک دفن شود.

آنها را ببینید!

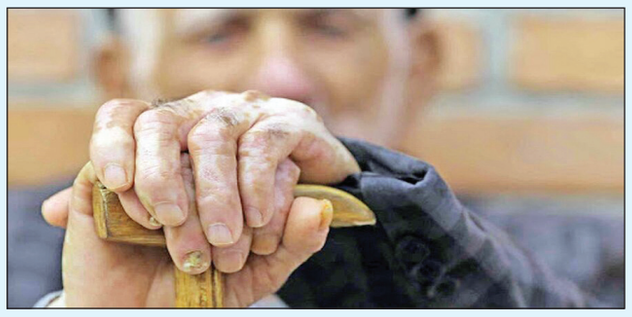

دغدغه

قدیم ترها حرف، حرف بزرگترهای فامیل بود. کافی بود پدربزرگ یا مادربزرگ چیزی بگویند و نظری داشته باشند، آن وقت دیگر کار تمام بود. نظرشان ارجح بود به‌نظر بچه‌ها و کوچک‌ترها. حالا اما اوضاع کمی فرق کرده. بچه‌ها بزرگ می‌شوند، پدر و مادرها پیر می‌شوند و انگار در این گذر عمر و پیر شدن، کمتر هم جدی گرفته می‌شوند و گوش شنوایی برای شنیدن نظرات و عقایدشان نیست. بچه‌ها دلشان می‌خواهد خودشان تصمیم گرفته و عمل کنند و دیگر مثل سابق نیست که اعضای خانواده دور هم بنشینند، درباره موضوع پیش آمده نظر دهند، تصمیم بگیرند و در این بین بزرگترها و سالمندان نقش مشاور را داشته باشند و با توجه به مسیری که رفته‌اند تجارب خود را در اختیار جوان ترها بگذارند. روانشناس‌ها می‌گویند دلیل این اتفاق این است که ساختار پدرسالارانه‌ای است که در بزرگسالی فرزندان معکوس شده و به فرزندسالاری می‌رسد و باعث می‌شود که در برخی خانواده‌ها فرزندان نظر سالمندان را هنگام بروز مشکل در تصمیم‌گیری دخیل نکنند. این در حالی است که سالمندان فقط توان بدنی خود را در سالمندی از دست داده‌اند و توان ذهنی آنها تغییری نکرده است. این به بازی نگرفتن و پَس زدن نظر سالمندان در تصمیمات مهم زندگی باعث می‌شود آنان در کنار تجربه ناتوانی جسمی، اضطراب و افسردگی را هم تجربه کنند، چرا که در سالمندی کهولت سن و ناتوانی بدنی رخ می‌دهد و کارکرد بدنی افراد همانند سابق نیست. طبیعتا این امر به‌خودی خود اضطرابی را برای افراد مسن ایجاد می‌کند که این بی‌توجهی به‌نظراتشان نیز می‌تواند در کنار آن اضطراب، احساس مفید و مؤثر نبودن را به افراد منتقل کند. در نتیجه وقتی سالمند در شرایطی قرار می‌گیرد که احساس می‌کند توانمندی بدنی او از بین رفته و اعضای خانواده نیز توانمندی‌های ذهنی او را به‌کار نمی‌گیرند، اضطراب بالایی را تجربه می‌کند.

بنابراین روانشناس‌ها معتقدند جلوگیری از این اتفاق و دخیل کردن بزرگترها درنظرات و تصمیم‌گیری‌ها، باید مهارت گفت‌وگو بین خانواده‌ها ایجاد شود. یعنی اینکه خانواده‌ها بدانند چطور باید با هم گفت‌وگو کنند و چطور حرف یکدیگر را بشنوند. این گفت‌وگو اگر درست رخ دهد، در دل خود مهارت‌های حل مسئله و مذاکره را نیز به همراه دارد. ورود به این گفت‌وگو کمک می‌کند تا اعضای خانواده از زاویه دیگری به مسائل نگاه کنند و گرچه تصمیم‌گیرنده نهایی خودشان هستند، اما نظر سالمندان را نیز در تصمیم‌گیری خود دخیل می‌کنند.

جهان نما

جهان، آنفلوآنزا را از پا در می‌آورد

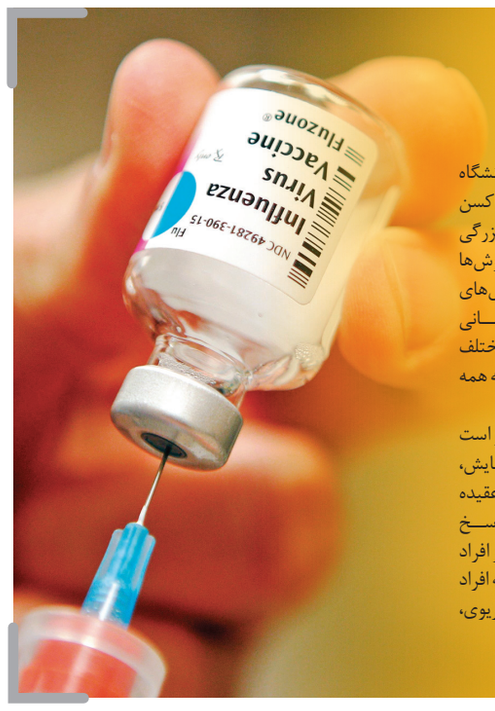

مهتاب خسروشاهی

همه منتظر واکسن بودیم؛ منتظر معجزه‌ای که بتواند بساط کرونا را جمع کند. با شنیدن نخستین اخبار مربوط به ساخت واکسن کرونا، نور امید و زندگی دوباره به قلب همه مردم جهان تابید و مرگ، از زندگی فاصله گرفت. اگرچه آنفلوآنزا رفتاری به وحشی‌گری ویروس کرونا ندارد اما پژوهشگران دست به ساخت واکسنی زده‌اند که می‌تواند قدرتمندتر از پیش، ویروس آنفلوآنزا را مهار کند؛ نوری و امیدی تازه در قلب مردم جهان.

خبرها حاکی از آن است که واکسن آنفلوآنزا برای استفاده جهانی، تا ۲سال دیگر آماده خواهد شد. این واکسن توسط پژوهشگران ۲شرکت آمریکایی «فایزر» و «مدرنا» و براساس همان فناوری mRNA؛ فناوری‌ای که برای ساخت واکسن کووید- ۱۹ از آن استفاده شد، ساخته خواهد شد. این واکسن می‌تواند بدن را درمقابل همه گونه‌های ویروس آنفلوآنزا ایمن کرده و برخلاف واکسن‌های آنفلوآنزای کنونی، مصونیت طولانی‌مدت ایجاد کند.

پروفسور «جان آکسفورد»، ویروس‌شناس از دانشگاه کوئین‌مری لندن درباره این واکسن می‌گوید: «این واکسن جدید که در دانشگاه پنسیلوانیا ساخته شده، پیشرفت بزرگی در جهان علم است.» درحال‌حاضر این واکسن روی موش‌ها به‌خوبی پاسخ داده و آنها را در مقابل همه انواع ویروس‌های آنفلوآنزا ایمن کرده است. مرحله بعدی، آزمایش انسانی است. پژوهشگران برای ساخت این واکسن، ۲۰نوع مختلف از ویروس آنفلوآنزا را با همان مخلوط کرده و واکسن، به همه آنها پاسخ داده است.

در فاز نخست آزمایش انسانی به ۳۰تا ۴۰داوطلب نیاز است که به‌نظر می‌رسد این افراد در دسترس بوده و نتیجه آزمایش، حدود ۶ماه بعد ارائه خواهد شد. پژوهشگران این طرح عقیده دارند درصورت نهایی شدن این آزمایش و دریافت پاسخ مناسب در انسان، این واکسن می‌تواند جان بسیاری از افراد در سراسر جهان را نجات دهد که از آن‌جمله می‌توان به افراد دارای بیماری‌های زمینه‌ای، افراد مبتلا به مشکلات ریوی، سالمندان و کودکان امیدوار بود.

تقویم/سالمرگ

سید سرسخت

می‌گویند بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری شخصیت و عقیده هر کسی، نخستین قهرمان زندگی او دارد. یعنی هر کس شبیه نخستین کسی می‌شود که او را در نوجوانی یا اوایل جوانی الگوی خودش قرار داده؛ مثلا آیت‌الله طالقانی که شیفته میرزای نائینی بود، خودش هم مثل او شد. قهرمان جوانی امام‌خمینی(ره) هم سیدحسن مدرس بود که زمانی سیدروح‌الله جوان، از قم می‌کوبید و به تهران می‌آمد و به میدان بهارستان می‌رفت تا نطق او را در مجلس بشنود.

به‌جز امام‌خمینی(ره)، مرحوم مدرس شیفتگان بسیاری داشت. ملک‌الشعرای بهار زمانی گفته بود: «بعد از حمله مغول، در ایران کسی مثل مدرس پیدا نشده است.» و دهخدا نوشته بود: «فقط آقا سیدحسن مدرس است که می‌تواند این مردم را از بدبختی نجات دهد.» یک‌بار وقتی یکی از طرفداران رضاخان در مجلس -دکتر حسین بهرامی- در پایان جلسه روز ۲۷اسفند ۱۳۰۲ مجلس، یک سیلی به گوش سیدحسن مدرس زد، مردم تهران چنان به خشم آمدند و راهپیمایی‌های متعدد به راه انداختند که رضاخان مجبور شد طرح جمهوریخواهی‌اش را رسما از مجلس پس بگیرد.

مدرس این محبوبیت فوق‌العاده را نه فقط از عقاید میهن پرستانه و زندگی ساده‌اش، بلکه از شجاعت عجیب و غریبش داشت. داستان‌های متعددی از او نقل و ضبط شده است؛ مثلا وقتی میرزاده عشقی ترور شده بود و هیچ‌کدام از نشریات جرأت نداشتند حتی درباره این ماجرا کوچکترین مطلبی بنویسند، مدرس و اقلیت مجلس در ۷مرداد ۱۳۰۳ دولت رضاخان را برای استیضاح به مجلس کشاندند. عوامل رضاخان سعی داشتند با جار و جنجال و ایجاد جنگ روانی، اثرات استیضاح را خنثی کنند. وقت ورود رضاخان به مجلس، طرفداران او در مقابل مجلس تجمع کردند و شعار «مرده باد مدرس، زنده باد سردار سپه» سر دادند.

مدرس اما اصلا تحت‌تأثیر قرار نگرفت، به روی بالکن مجلس رفت و آن جمله تاریخی را گفت: «اگر مدرس بمیرد، دیگر کسی به شما پول نخواهد داد.» بعد هم به آنها گفت بگویید زنده باد مدرس. حالت چهره و صدای مدرس چنان جمعیت را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد که آنها شعارشان را عوض می‌کنند. رضاخان از عوض شدن صحنه بازی به‌شدت عصبانی می‌شود و گلوی مدرس را گرفته به دیوار فشار می‌دهد و می‌گوید: «آخر تو از جان من چه می‌خواهی سید؟» مدرس با خونسردی می‌گوید: «می‌خواهم که تو نباشی.»

مدرس در ابتدا به‌عنوان یکی از ۵ مجتهد مورد تأیید مراجع تقلید نجف به مجلس آمده بود تا ناظر بر اسلامی بودن قوانین مجلس باشد اما بعدا خودش در انتخابات شرکت کرد و برای ۴دوره نماینده مجلس شد و در ایفای این نقش چنان جدیتی به خرج داد که حالا تندیسش در میدان بهارستان به‌عنوان خلاصه‌ای از تمام تاریخ قانونگذاری قرار گرفته. بزرگ‌ترین اقدامات او در دوره نمایندگی‌اش، تلاش برای ایجاد ارتش واحد، تشکیل کمیته مقاومت ملی در زمان اشغال ایران، زمینه‌سازی برای ملی شدن صنعت نفت و مخالفت با انتقال قدرت به رضاخان بود که عاقبت هم جانش را بر سر همین گذاشت.

باشگاه نویسندگان

پنجشنبه

برج آسمان، روز و شب ندارد

علی‌الله سلیمی
روزنامه‌نگار

مریم‌السادات عاشق برج آسمان بود. آن‌قدر از آسایش همسایه‌ها، رفاه ساکنان و حُسن برج آسمان و زیبایی نما و چشم‌انداز آن گفت و گفت تا راضی شدم واحدی از واحدهای این برج را اجاره کنیم و برای مدتی هم که شده ساکن این برج معروف در شهر شویم. می‌دانستم مریم‌السادات با موافقت من چقدر خوشحال می‌شود و حتی کمک می‌کند کم و کسری بودجه‌مان برای رفتن به آن برج بی‌گمان پرهزینه برطرف شود. همینطور هم شد. به محض اعلام موافقت من، مریم‌السادات با امور مالی اداره محل کارش تماس گرفت و قول دریافت وام را هم گرفت و بخشی از دغدغه مالی ما برای کوچ کردن به نقطه‌ای از شهر که برای مریم‌السادات رؤیایی بود و برای من نگران‌کننده، رفع شد. اتفاق‌های بعدی که پشت سر هم افتاد و مسیر کوچ ما از نقطه‌ای در جنوب شهر به منطقه‌ای در شمال شهر را هموار کرد، به من فهماند وقتی با رؤیای یک زن همراهی می‌کنی او هم همه‌جوره همراهی‌ات خواهد کرد حتی اگر شده از بودجه مخفی خودش و اعتباری که پیش دوستان و همکارانش دارد خرج کند. مریم‌السادات دقیقاً همین کارها را کرد. اول، کارت بانکی دیگری که داشت و من از آن بی‌اطلاع بودم را رو کرد. کارت بانکی را به همراه رمز کارت در اختیارم گذاشت تا هنگام عقد قرارداد اجاره و موقع اثاث‌کشی اگر نیاز بود استفاده کنم. بعد با یکی از همکارانش که در برج آسمان ساکن بود تماس گرفت و درباره قیمت اجاره واحدها پرس‌وجو کرد و آخر سر سپرد اگر همسایه‌ای قصد تخلیه خانه‌ای در برج آسمان را دارد حتما به ما اطلاع دهد. حتی شماره تماس من را به همکار خود داد تا لطف کند و مشاوره لازم را به من بدهد که موقع انتخاب واحدی از واحدهای برج آسمان کلاه سرم نرود. روز بعد که صدای زنانه‌ای از آن سوی خط تلفن به من گفت از همکاران همسرم، مریم‌السادات است و واحد مناسبی متناسب با بودجه و شرایط ما پیدا کرده و اگر زودتر نجنبیم از دست می‌دهیم، شستم خبردار شد مریم‌السادات خیلی زودتر از من دست به‌کار شده و واحد مسکونی مورد نظر او که طبعاً من هم باید مهر تأیید به آن می‌زدم انتخاب و تعیین شده است. همراهی جانانه مریم‌السادات در این جابه‌جایی ما مثال‌زدنی بود. همه کارها خیلی زودتر و راحت‌تر از آنچه فکرش را می‌کردم جور شد و من و مریم‌السادات زمانی چشم باز کردیم که دیدیم ساکن یکی از واحدهای برج مسکونی آسمان شده‌ایم. روزهای اول حال دل‌مان خوب بود. محیط تازه سر ذوق‌مان می‌آورد و احساس می‌کردیم تجربه تازه‌ای که با اثاث‌کشی اخیر نصیب‌مان شده بود تا مدت‌ها می‌تواند حال دل‌مان را خوب کند. در روزهای بعد مریم‌السادات برای تغییر دکوراسیون داخلی خانه که کم و بیش شبیه دکوراسیون داخلی خانه قبلی‌مان در جنوب شهر بود دست به‌کار شد و حاصل کارش فقط توانست روحیه او را خوب کند. برای من اتفاق تازه‌ای که نیفتاده بود، هیچ، تازه داشتم به عادت‌های خودم به محیط قبلی فکر می‌کردم که انگار یکباره همه را از من گرفته بودند و احساس می‌کردم دست و بالم بسته شده و دیگر نمی‌توانم به محیطی که به آن عادت کرده بودم برگردم. زندگی در برج آسمان عادت‌های تازه‌ای را می‌طلبید که من آمادگی آنها را نداشتم. ساکنان برج که حدود صد خانوار می‌شدند از هر قشر و طبقه‌ای بودند و انگار گذر زمان در این برج مرتفع با گذر زمان در محیط قبلی که ما زندگی می‌کردیم و خانه‌ها اغلب یکی دو طبقه بودند فرق داشت. مریم‌السادات با آنکه خودش خوشحال بود اما گرفتگی حال دلم را خیلی زود تشخیص داد و یک روز گفت: «اگر اینجا راحت نیستی برگردیم به همان محیط قبلی که بودیم.» سکوت کردم. گفت: «حق داری. اینجا انگار روز و شب نداره!»

بوک مارک

سرگذشت هاکلبری فین

مارک تو این

آنها رفتند و من به کلک برگشتم. پکر و بد حال بودم، چون می‌دانستم کار غلطی کرده‌ام، و هیچ فایده‌ای هم ندارد که بخواهم درستش کنم، آدمی که از همان بچگی تو خط درست نیفتاده باشه درست‌بشو نیست. پایش که می‌افتد زه می‌زند و کار را خراب می‌کند. آن وقت یک دقیقه‌ای فکر کردم و با خودم گفتم: صبر کن ببینم، اگر کار درست می‌کردی و جیم را لو می‌دادی، حالا حالت بهتر بود؟ گفتم نه، حالت بد بود، حالت عین همین حالا بود. گفتم خب، پس فایده‌اش چیه که یاد بگیری کار درست بکنی، وقتی کار درست دردسر دارد و کار غلط دردسر ندارد و نتیجه‌اش هم یکی است؟ گیر کردم. جوابش را نداشتم.

دیالوگ

نمایش ترومن

پیتر ویر
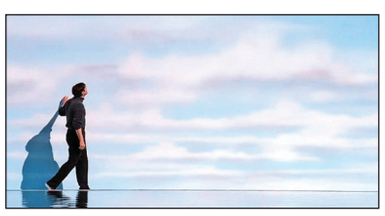
حوصله‌مون سر رفته از دیدن بازیگرایی که احساسات جعلی تحویل ما می‌دن. از آتش‌بازی و جلوه‌های ویژه خسته شدیم. درسته جایی که اون زندگی می‌کنه، یک جورایی یک نسخه بدلیه، اما هیچ‌چیز قلابی درباره خود ترومن وجود نداره. نه نمایشنامه‌ای، نه برگه یادآوری. همیشه شکسپیر نیست، اما اصیل و واقعیه. خود زندگیه.